

نگرش جمعیت ۱۸ تا ۶۵ ساله ساکن شهر مشهد به طلاق و عوامل اجتماعی- فرهنگی مؤثر بر آن

داریوش حیدری بیگوند
حامد بخشی

چکیده

هدف این پژوهش پاسخگویی به دو پرسش توصیف نگرش افراد ۱۸ تا ۶۵ ساله شهر مشهد به طلاق در سال ۱۳۸۳ و تبیین عوامل مؤثر بر این نگرش بوده است. فرضیات این تحقیق عمدتاً با استفاده از نظریات دورکیم و چشم‌اندازهای کارکردگرایی و تعامل‌گرایی صورت گرفته است. این تحقیق بر آن است که عواملی نظیر تحصیلات دانشگاهی، تضاد و کشمکش در خانواده، برخورد با طلاق در میان آشنایان و بستگان، تماس با فرهنگ و جامعه غربی و افزایش انتظارات از دواج و زناشویی، با نگرش به طلاق رابطه مثبت دارند و با افزایش میزان پابندی به مذهب و سنت، پیوند و معاشرت با خویشان، رضایت از زندگی زناشویی، منزلت و طبقه اجتماعی و پرهیز در روابط جنسی نگرش به طلاق منفی‌تر می‌گردد. روش تحقیق به صورت پیمایش و با استفاده از ابزار پرسشنامه بوده است که با انتخاب احتمالی از میان مناطق شهر مشهد و به شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای صورت گرفته است. در تحلیل داده‌ها عمدتاً از روش تحلیل رگرسیون استفاده گردیده است و روابط میان تک‌تک متغیرها با متغیر وابسته واری شده است. در نهایت با استفاده از روش تحلیل رگرسیون چندمتغیری و تحلیل مسیر تأثیر متغیرها با یکدیگر و با نگرش به طلاق مورد سنجش قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: نگرش به طلاق، رضایت از زناشویی، پرهیز جنسی، پابندی به مذهب.

مقدمه

طلاق از مسایل اجتماعی عصر ماست که امروزه توجه بسیاری را به خود جلب نموده است. میزان بالای طلاق در جوامع امروزی جامعه‌شناسان را به کنکاش در مورد عوامل مؤثر بر آن واداشته تا مکشوف گردد چه چیزی موجب چنین تغییر و افزایشی در نرخ طلاق گردیده است. برخی برای بررسی طلاق در جامعه به مطالعه

متغیرهای جمعیت‌شناختی نظیر نسبت جنسی، سن، تحصیلات و... پرداخته‌اند. دیگران عوامل جامعه‌شناختی نظیر انسجام اجتماعی و وضعیت نهاد خانواده در عصر جدید را مطرح ساخته‌اند. از سوی دیگر می‌توان دو دسته عوامل ذهنی^۱ و عینی^۲ را برای افزایش طلاق بیان نمود. مؤلفه‌های عینی، آنهایی هستند که در واقعیت اجتماعی خود و به طور بیرونی بر فرد و کنش او اثر می‌گذارند؛ نظیر اشتغال زنان، برون‌سپاری وظایف خانوادگی چون تربیت فرزندان و برخی کارهای خانه و... منظور از عوامل ذهنی تأثیرگذار بر طلاق، اموری هستند که با تغییر ذهنیت فرد، او را برای اقدام به طلاق یا احتراز از آن، آماده و توجیه می‌کنند. تغییر جهان‌بینی فرد، دیدگاه او نسبت به هدف زندگی، اخلاق و اصول و وظایف و وجدان فردی از این دسته‌اند.

یکی از عواملی که می‌توان در حوزه مؤلفه‌های ذهنی، به عنوان زمینه‌ساز نرخ طلاق مطرح ساخت، «نگرش به طلاق» است. امروزه تحقیقات برخی جامعه‌شناسان نشان داده است که نگرش ابتدایی و پیشینی فرد نسبت به طلاق و نهاد خانواده، در احتمال بروز طلاق در زندگی زناشویی مؤثر است (آماتو و راجرز، ۱۹۹۹). در واقع کسانی که نگرش مثبت‌تری به طلاق دارند، احتمال بیشتری دارد که در زندگی زناشویی خود به طلاق روی آورند، بنابراین می‌توان نگرش به طلاق را به عنوان یک عامل مستقل تأثیرگذار بر طلاق مطرح ساخت و به دنبال آن رفت که چه عواملی موجب سهل‌گیرانه یا سخت‌گیرانه شدن نگرش به طلاق می‌گردد.

اهداف تحقیق

یک تحقیق، در بستر علم یا علوم مساله‌ساز موضوع آن تحقیق صورت می‌گیرد. بنا بر نظر آلتوسر، ساختار و فضای هر علمی مشخص‌کننده مسایلی است که در بستر آن علم تولید می‌شود و معین‌کننده جواب‌هایی است که بایستی بدان داده شود (توسلی، ۱۳۷۹: ۱۸۲). بر این اساس هدف نظری یک تحقیق، یافتن پاسخی است برای رشد و گسترش حوزه پروبلماتیک آن علم.

اما از دیگر سو، علم خود در بطن جامعه رشد و نمود می‌یابد که جامعه‌شناسی علم، متکفل بررسی همین رابطه میان جامعه و علم است. جامعه برای علم مسأله می‌سازد، آن را به سوی نیازهای خود می‌راند و حتی بنا بر برخی نظریات در این حوزه، پاسخ‌های خاصی را نیز بر اساس ساختار اجتماعی موجود فراهم می‌سازد و یا به

1. subjective
2. objective

سوی آن پاسخ‌ها رهنمون می‌گردد. بنابراین، تحقیق هدفی دیگر نیز دارد و آن پاسخگویی به یک نیاز اجتماعی است. علمی که به نیازها و مسایل اجتماعی بی‌تفاوت باشد، به زودی از عرصه جامعه حذف می‌گردد و یا به گوشه عزلت و تاریکی رانده می‌شود. مردمان آن دسته از مقولات و انباشته‌های ذهنی را که بتواند پاسخگویی مشکلات عملی آنان در عرصه زندگی باشد، علم می‌نامند و این امر هدف عملی تحقیق را برمی‌سازد.

آنچه هدف نظری تحقیق پیش رو خوانده می‌شود، پاسخگویی به این پرسش‌هاست که افراد ۱۸ تا ۶۵ ساله شهر مشهد در مقطع زمانی سال ۱۳۸۳ چه نگرشی نسبت به طلاق دارند؟ و اینکه چه عواملی این نگرش را تغییر می‌دهد؟ هر یک از این عوامل نگرش به طلاق، جامعه آماری را به کدام سو می‌کشاند؟ و اینکه آیا این عامل موجب جابه‌جایی آن به سوی قطب مثبت نگرش نسبت به طلاق می‌گردد یا آن را به سمت قطب منفی طیف حرکت می‌دهد؟

در مقابل، اهداف عملی تحقیق حاضر، شامل پاسخگویی به طیفی از مسایل و نیازهای اجتماعی است، نظیر اینکه چگونه می‌توان با توجه به نگرش مردم یک جامعه نسبت به طلاق، میزان طلاق در آن جامعه را برای آینده‌ای نزدیک پیش‌بینی نمود؟ چگونه می‌توان با دستکاری برخی عوامل قابل تغییر، نگرش افراد جامعه مورد بحث را نسبت به طلاق در جهت آنچه خیر اجتماعی نامیده می‌شود، حرکت داد؟ در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی، چه برنامه‌ریزی‌های کلانی را باید مبتنی بر وضعیت فعلی نگرشی جامعه طراحی نمود؟ و چه کارهایی را می‌توان در جهت سازگاری جامعه با وضعیت موجود انجام داد؟ به عنوان مثال، چنانچه نگرش مردم مشهد نسبت به طلاق، بیش از حد و به صورت افراطی مثبت باشد، باید با استفاده از رسانه‌های جمعی به تغییر عوامل فرهنگی مؤثر بر نگرش نسبت به طلاق پرداخت و با استفاده از اقدامات عملی به دستکاری آن دسته عوامل عینی مؤثر بر طلاق پرداخت و نیز چنانچه دستکاری این عوامل از حیثه قدرت برنامه‌ریزان و مدیران جامعه خارج است، باید اقدام به ایجاد نهادهایی کرد که بتوانند هر چه بهتر جامعه را با وضعیت موجود و آنچه در آینده نزدیک قابل پیش‌بینی است، سازگار کنند.

تعاریف اولیه

طلاق: انحلال رسمی یک پیوند زناشویی از طریق ثبت در مؤسسات رسمی مربوط است. بنابراین آن دسته از جدایی‌های زناشویی که بدون ثبت رسمی صورت گرفته‌اند و یا زن و شوهر به نحوی دست به متار که بلندمدت زده‌اند از حوزه مطالعه خارج می‌شود.

نگرش یا گرایش: جهت‌گیری (تایپا، ۱۳۷۹: ۱۲۵) و وضعیت روانی کلی است که فرد نسبت به موضوع معینی دارد (نیک‌گهر، ۱۳۷۳: ۱۲۵) و می‌تواند دارای همه یا برخی از ابعاد زیر باشد:

- الف- بعد شناختی^۱ که تصورات شخص را در مورد چگونگی موضوع مورد نظر دربردارد؛
- ب- بعد عاطفی^۲ که شامل احساسات و عواطف مثبت و منفی شخص نسبت به موضوع می‌شود؛
- ج- بعد آمادگی رفتاری^۳ که آمادگی فرد برای رفتار، له یا علیه موضوع نگرش است (همان‌جا).

پیشینه تحقیق

علی‌رغم کثرت تحقیقات انجام‌شده در مورد طلاق و عوامل مؤثر بر آن، نگرش به طلاق^۴ دارای پیشینه مطالعاتی اندکی است. آمبرت در مقاله‌ای که در مورد نرخ طلاق و عوامل مؤثر بر آن نگاشته است، اشاره‌ای به عوامل فرهنگی که سازنده آمادگی ذهنی فرد برای طلاق هستند، نموده است. به عقیده او دلایلی که افراد برای جداشدن از یکدیگر موجه می‌شمارند، از زمینه اجتماعی آنان برمی‌خیزد؛ چنانچه دلایلی که امروزه برای جداشدن زن و شوهر از یکدیگر مسموع واقع می‌شود، در گذشته به هیچ عنوان پذیرفته شده نبود (آمبرت، ۲۰۰۲).

مارتین و پاراشار (۲۰۰۳) در مقاله‌ای رابطه نگرش به طلاق را با مدارج تحصیلی در میان جوانان بررسی کرده‌اند. تحقیق آنان نشان می‌دهد بر خلاف دهه‌های گذشته که با بالا رفتن سطح تحصیلات، نگرش به طلاق سهل‌گیرانه‌تر می‌شد و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بازترین نگرش به طلاق را داشته‌اند، در دهه اخیر فارغ‌التحصیلان دانشگاه بیش از دانش‌آموختگان دبیرستان و بسیار بیشتر نسبت به ترک تحصیل‌کردگان در

1. cognitive

2. feeling

3. action tendency

4. attitude toward divorce

مقطع دیرستان، نسبت به طلاق نگرش سخت گیرانه دارند. برای تبیین این جابه‌جایی در نگرش به طلاق جوانان بر حسب سطح تحصیلات، دیگر ارزش‌ها و نگرش‌ها، مشغولیت به کار و ساختار خانوادگی به عنوان متغیرهای مستقل بررسی گردید. آنان دریافتند رابطه میان نگرش به طلاق و سطح تحصیلی در میان زنان به طور جزئی توسط دو عامل «درآمد» و «منزلت حرفه‌ای» تبیین می‌گردد، به طوری که زنان دارای درآمد و منزلت حرفه‌ای بالاتر، نگرش سخت گیرانه‌تری به طلاق داشتند، در حالی که زنان کم تحصیلات موجب بیشترین افزایش در خانواده‌های تک‌والدینی (مادر بدون پدر) بودند. این یافته‌ها از مدعای اینهايمر (۱۹۹۴) حمایت می‌کند که تضعیف زناشویی را بیشتر ناشی از مشکلات اقتصادی زناشویی می‌داند تا کاهش تعهد به زناشویی. این تحقیق در میان مردان تبیینی برای رابطه تقاطعی^۱ میان نگرش به طلاق و سطح تحصیلات نیافته است (مارتین و پاراشار، ۲۰۰۳).

شاخص‌ترین تحقیق در رابطه با نگرش به طلاق مربوط به آماتو و راجرز (۱۹۹۹) است. این دو محقق با استفاده از یک نمونه ملی از ۲۰۳۳ فرد متأهل در مصاحبه‌های تلفنی سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۸ و به کارگیری تحلیل‌های آماری پیچیده، تلاش کردند تا برآورد کنند آیا تغییرات در نگرش نسبت به طلاق، مقدم بر طلاق است یا اینکه پیامدی از مشکلات خانوادگی است. نتیجه تحقیق آنان از این قرار بود که زوج‌هایی که نگرش سهل‌گیرانه‌ای نسبت به طلاق داشتند، در طول زمان گرایش به تجربه تنزل زندگی زناشویی را نشان می‌دادند، در حالی که آنهایی که نگرش کمتر سهل‌گیرانه‌ای نسبت به طلاق داشتند، در طول زمان به سمت تجربه تقویت کیفیت زندگی زناشویی می‌گراییدند. این الگو برای زنان و مردان و نیز برای آنها که تأهل طولانی‌تری داشتند، همچنین آنهایی که دوران زناشویی کوتاه‌تری داشتند، صادق بود. به عبارت دیگر داشتن نگرش‌های سهل‌گیرانه و مساعد نسبت به طلاق، می‌تواند برای سلامت زندگی زناشویی خطرناک باشد. تحقیق دیگری نیز توسط ملتفت (۱۳۸۱) به راهنمایی احمدی در دانشگاه شیراز انجام شده است که در آن عوامل موثر بر گرایش زوجین شهرستان داراب به طلاق مورد بررسی قرار گرفته است. این مطالعه ترکیبی از نظریه‌های جامعه‌شناسی خانواده و انحرافات اجتماعی را با استفاده از نظریه‌های مبادله، توسعه خانواده، نظام‌ها، نقش‌ها و نظریه شبکه‌ای در بخش نظریه‌های جامعه‌شناسی خانواده و نظریه‌های دور کیم و مرتن در قسمت انحرافات اجتماعی به کار گرفته است. نتایج نشان می‌دهد که اختلاف تحصیلی زوجین، اختلاف سن زوجین،

1. crossover

تحصیلات زن و سن ازدواج زن با گرایش به طلاق زنان رابطه معنادار و مستقیمی دارند، همچنین میزان شناخت و مدت شناخت همسر قبل از ازدواج، مدت زندگی مشترک، تعداد فرزندان با گرایش به طلاق زنان رابطه معنادار و معکوس دارند. نیز مدت شناخت و میزان شناخت همسر قبل از ازدواج با گرایش مردان به طلاق رابطه معنادار و معکوس دارند. همچنین تفاوت معناداری بین میانگین گرایش به طلاق زنان برحسب رابطه خویشاوندی با همسر، محل تولد زن و چندزنی بودن، علت اصلی طلاق و شیوه آشنا دیده شد و برای مردان فقط رابطه خویشاوندی معنادار بود.

دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مرتبط

دورکیم

از آنجا که طلاق در جوامع معاصر با وجود افزایش شمار آن، هنوز امری نامطلوب به شمار می‌رود، طلاق نوعی انحراف از هنجارهای اجتماعی محسوب می‌شود، بنابراین برای تبیین آن با استفاده از نظریات دورکیم می‌توان به سراغ عواملی رفت که او برای انحراف اجتماعی بیان می‌کند. در واقع چنانچه خواهیم دید، از عوامل اجتماعی که دورکیم برای انحراف اجتماعی ذکر می‌کند، می‌توان برای تبیین نگرش به طلاق استفاده کرد. دورکیم میان جوامع سنتی و مدرن به لحاظ نحوه انسجام اجتماعی تمایز قائل می‌شود. از دیدگاه او جوامع سنتی دارای همبستگی مکانیکی هستند. این همبستگی مربوط به جامعه‌ای است که افراد آن کم و بیش مشابه یکدیگرند و در واقع همبستگی، ناشی از شباهت و یکسانی افراد جامعه است (دورکیم، ۱۳۸۱: ۹۸). تفاوت‌های اندک فردی و یکسانی قابل توجه افراد چنین جامعه‌ای موجب می‌گردد که هنجارهای اجتماعی، قدرت بسیاری در این جوامع داشته باشند و به بیان دیگر این جوامع دارای وجدان جمعی نیرومندی هستند که بر تمامی جامعه حکومت می‌کند و تمامی افراد جامعه را شکل می‌دهد.

با افزایش تراکم مادی و معنوی جامعه، یعنی با افزایش تعداد افراد ساکن در جامعه و افزایش تعاملات آنان با یکدیگر، دیگر امکان حیات به شکل پیشین وجود ندارد. از این رو جوامع مدرن با دو مشخصه تفاوت فردی و تقسیم کار در جامعه پدید می‌آیند. چنین جامعه‌ای از نظر دورکیم دارای همبستگی ارگانیک است که خاص نظام‌هایی است که عناصر آن در عین تفاوت با یکدیگر، تشکیل یک کل را می‌دهند (آرون، ۱۳۷۷).

دور کیم همبستگی ارگانیک را پیشرفته تر و قوی تر از همبستگی مکانیکی می داند، لیکن معتقد است جوامع زمانه او در حال گذار از جامعه سنتی با هنجارهای خاص خود به سوی جامعه مدرن با همبستگی ارگانیک است که هنجارهای ویژه خود را می طلبد، یعنی در واقع هنوز همه شرایط لازم برای وجود همبستگی ارگانیک فراهم نشده است (دور کیم، ۱۳۸۱: ۳۲۲). این زمانه گذار دچار آسیب‌هایی است که از جمله آنان تضعیف هنجارهای اجتماعی است و در تضعیف این هنجارهاست که انحراف از هنجارهای اجتماعی افزایش می یابد و نوعی آنومی پدید می آید.

دور کیم از دیدی فردگرایانه نیز به این مسأله می نگرد و آن اینکه وجدان جمعی برای فرد هنگامی حضور دارد که او آن را در خود درونی کرده باشد و بدان اعتقاد داشته باشد (کوزر، ۱۳۷۷)، بنابراین یکی از علل بروز انحرافات اجتماعی، عدم توفیق نهادهای اجتماعی در جامعه پذیر ساختن و درونی کردن هنجارهای اجتماعی در فرد است.

دور کیم در میان عوامل اجتماعی کردن افراد، به نقش مذهب نیز توجه می کند و معتقد است نیرومندی اعتقاد مذهبی در یک جامعه موجب افزایش همبستگی اجتماعی، تقویت وجدان جمعی و جلوگیری از بروز انحرافات اجتماعی می گردد (کوزر، ۱۳۷۷: ۲۰۰).

چشم انداز کارکردگرا

بنابر نظریه نظام اجتماعی پارسونز، خانواده را می توان به صورت یک نظام در نظر گرفت که برای بقا و پایداری خود بایستی بتواند چهار کارکرد زیر را انجام دهد:

۱. سازگاری یا انطباق^۱
۲. دستیابی به هدف^۲
۳. یگانگی و انسجام^۳
۴. حفظ و نگهداشت الگو^۴

1. adaption

2. goal attainment

3. integrity

4. latency

از آنجا که طلاق انحلال نهاد خانواده است، می توان آن را بر اساس ضعف یا عدم کارکرد هر یک از پیش فرض های کارکردی در نظر گرفت. از این رو می توان آمادگی ذهنی فرد برای طلاق را، بر اساس عوامل زیر تبیین نمود:

۱. آنگاه که کارکرد سازگاری با محیط نهاد خانواده کاهش می یابد. این مورد را می توان هم در زمینه مادی و هم زمینه هنجاری نظام خانواده بررسی نمود. چنانچه وقتی خانواده نتواند از لحاظ معیشتی خود را حفظ نماید و یا اینکه در رابطه با دیگر نهادهای جامعه تنش دار شود (نظیر فشار نهادهای دیگر جامعه برای حذف کارکردهای آن)، نظام خانواده سستی می گیرد و آمادگی برای طلاق افزایش می یابد.

۲. زمانی که کارکرد دستیابی به هدف در خانواده مختل گردد. این امر زمانی محقق می شود که خانواده نتواند نیروهایش را در رسیدن به اهداف تعیین شده برای آن بسیج نماید. نازایی همسر یا اختلالات جنسی آنان را می توان از این موارد محسوب نمود.

۳. وقتی کارکرد یگانگی و انسجام خانواده دچار اختلال شود. هنگامی که قوانین حقوقی و ضوابط هنجاری خانواده ضمانت اجرای خود را از دست می دهند، این مسأله ظهور پیدا می کند که نمونه آن را می توان در موردی جستجو نمود که نقش های جنسیتی در خانواده دچار اختلال می شود و نظام هنجاری تقسیم نقش ها مختل می گردد. در این صورت بایستی منتظر اختلاف در خانواده و افزایش احتمال طلاق بود.

۴. هنگامی که نظام الگوهای فرهنگی خانواده آسیب می بیند و از ایجاد الگوها و انگیزه های لازم برای حفظ و بقای نظام خانواده باز می ماند. در این صورت زن و مرد انگیزه های برای بقا و استحکام نظام خانواده نمی شناسند و بنابراین با به وجود آمدن کمترین اختلافی آماده برای گسستن این پیوند می گردند.

پارسونز و فلچر بر این عقیده اند که افزایش آمار طلاق به خاطر افزایش انتظارات و تقاضاها از زناشویی است. امروزه زوجین انتظارات بسیار بیشتری از رابطه زناشویی خود دارند تا والدین یا اجدادشان. مؤلفه هایی نظیر عشق ورزیدن، مصاحبت و همراهی، درک و تفاهم، سازگاری جنسی و ارضای شخصی، امروزه با احتمال بیشتری جزء اصلی یک زناشویی موفق را تشکیل می دهد و لذا معیار تحمل یا پذیرش یک زندگی زناشویی بالا رفته است. از این رو بسیاری از زناشویی هایی که در گذشته با معیارهای آن زمان قابل قبول دانسته می شد، امروزه تحمل ناپذیر می نماید و افراد روی به انحلال آنها می آورند. این رویکرد، افزایش آمار طلاق را نشان

دهنده این می داند که زناشویی های امروزه دارای کیفیت بالاتری هستند، بنابراین انتظارات بالا از زناشویی، خود را در افزایش بسیار بالای آمار ازدواج مجدد در میان افراد طلاق گرفته نشان می دهد (براون، ۲۰۰۲: ۶۷).

گود مدعی است خانواده های هسته ای کنونی به نسبت خانواده های گسترده پیشین که درون یک بافت خویشاوندی وجود داشته است، بار عاطفی سنگین تری را تحمل می کنند و چنین اضافه بار عاطفی خود موجب افزایش و تداوم کشمکش های میان زوجین و زمینه سازی برای طلاق می گردد (گود، ۱۳۵۲).

گود همچنین تغییر نگرش ها در مورد طلاق را بخشی از فرایند عمومی سکولاریزه شدن جوامع غربی می داند. سکولاریزاسیون موجب کاهش تأثیر کلیسا و ایمان مذهبی می شود و نهاد خانواده دیگر نه به عنوان یک امر مقدس و وظیفه دینی، بلکه به عنوان ابزاری برای ارضای نیازها و عواطف جنسی در نظر گرفته می شود. از این رو بدیهی است که نگرش به طلاق نیز در چنین جامعه ای سهل گیرانه تر می شود (گود به نقل از آمبرت، ۲۰۰۲).

تخصصی شدن جامعه جدید و تقسیم کار و سپردن بخش قابل توجهی از وظایف نهاد خانواده به دنیای بیرون نیز باعث کم کار کردن نهاد خانواده می شود و به دنبال این کم کار کردن، اهمیت آن کمتر و نگرش نسبت به آن سهل گیرانه تر می گردد (همان جا).

چشم انداز تعامل گرا

ساترلند بر این نظر است که رفتار انحرافی آموختنی است. در واقع همنشینی و معاشرت با افراد دارای رفتار انحرافی یا نگرش متفاوت، منجر به آموختن آن رفتار یا نگرش و نزدیکی رفتاری - ذهنی فرد با گروه یا فرد متفاوت می شود، بنابراین همنشینی و معاشرت شخص با افرادی که دارای نگرش سهل گیرانه به طلاق هستند، موجب بازتر شدن نگرش وی به طلاق می گردد.

همچنین گافمن با تفکیک دو نوع برچسب،^۱ پیامدهای مختلفی برای دارنده یک برچسب قائل می شود. فردی که برچسب «بی اعتباری» خورده است، می داند که دیگران از عارضه نابهنجار او مطلع هستند و بنابراین مسأله چنین شخصی طبیعی جلوه دادن و ارائه نگرش مثبت به آن است. اما فردی که برچسب «احتمال بی اعتباری» دارد، دغدغه پنهان سازی برچسب را دارد و کوشش او معطوف به آن است که حضار تفاوت های

1. stigma

میان او و دیگران را ندانند (ریترز، ۱۳۷۴: ۲۹۰). بنا بر نظریه گافمن، بایستی انتظار داشت که افراد طلاق گرفته که دارای برجسب بی‌اعتباری هستند، نگرش بازتری نسبت به طلاق نشان دهند و سعی در طبیعی و بهنجار جلوه‌دادن آن نمایند.

چشم‌انداز مبادله

بر اساس این نظریه، طلاق ناشی از فزونی سود انحلال کانون زناشویی بر هزینه‌های آن است، بنابراین در جامعه‌ای که کانون زناشویی سود اندکی را برای فرد به همراه می‌آورد، به‌ویژه وقتی فرد می‌تواند نیازهای خود را با هزینه کمتری از طرق دیگر به دست آورد، نگرش نسبت به طلاق مساعدتر می‌گردد. جامعه‌ای که کانون خانواده را صرفاً ابزاری برای ارضای غرایز و عواطف جنسی می‌داند، و از طرف دیگر راه را برای ارضای این نیازها از طرق دیگر و با هزینه کمتر باز می‌گذارد، باید منتظر نگرش سهل‌گیرانه‌تر افراد آن جامعه به طلاق و به تبع آن، افزایش روزافزون آمار طلاق باشد.

بکر و همکارانش ادعا می‌کنند که زوجین در صورتی با یکدیگر به زندگی مشترک ادامه می‌دهند که سود مشترکی که از زندگی مشترک با یکدیگر می‌برند، از مجموع سودی که آنها در صورت زندگی جدا از هم می‌برند، بیشتر باشد. در این صورت احتمال طلاق به طور جزئی تابعی از سود مورد انتظار از زناشویی در قیاس با زندگی مجردانه است. هر چه این سودمندی بیشتر باشد، احتمال طلاق کاهش می‌یابد.

تبیین نظری

فرایند صنعتی‌شدن و مدرنیزه‌شدن، ساختارها و نهادهای جامعه را بی‌تأثیر نگذارده است. خانواده از نهادهایی است که به طور قابل توجهی تحت تأثیر این فرایند قرار گرفته است. تفکر مدرن با شکستن تابوها و تقدس‌های جامعه و هر آنچه به عنوان امری قطعی، بدون چون و چرا و مطلقاً صحیح پنداشته می‌شود، به تضعیف مذهب، سنت و ارزش‌های اجتماعی کهن پرداخته است. در بعد مادی نیز فرایند صنعتی‌شدن منجر به شکستن ساختارهای پیشین نظام اجتماعی و به وجود آوردن نهادهای جدید و یا بازسازی آن نهادها به شکلی نوین گردیده است. نهاد خانواده که در پیش به عنوان یک نهاد نسبتاً پهن دامنه و به صورت خانواده گسترده موجود بود، از شبکه خویشاوندی مربوط به خود گسسته شد (سگالن، ۱۳۷۰: ۸۸) و خانواده هسته‌ای یا زن و شوهری به

عنوان جانشین آن ظهور نمود. همچنین خانواده که قبلاً محل آموزش، کار و اجتماعی کردن فرزندان بود، به مورد اخیر تقلیل یافت و روز به روز کارکردهای بیشتری از نظام خانواده به نهادهای تخصصی بیرون آن سپرده شد (سگالن، ۱۳۷۰: ۸۸).

نقش‌های جنسیتی زن و مرد نیز از این روند در امان نماند. زنان که پیش‌تر مسئولیت اداره محیط خانه و خانواده را بر عهده داشتند و به لحاظ مالی و معیشتی وابسته به مرد بودند، وارد بازار کار شدند و روز به روز استقلال مالی بیشتری پیدا نمودند. آنان نیز همانند مردان در بیرون خانه کار می‌کردند و از همسرانشان انتظار بیشتری و رای تأمین معیشت خانواده داشتند. در محیطی این‌چنینی از لحاظ مادی و فرهنگی است که نگرش افراد جامعه به نهاد خانواده، زناشویی و طلاق شکل می‌گیرد.

تضعیف وجدان جمعی و مظاهر آن نظیر مذهب، جامعه و ارزش‌های اجتماعی تأثیر به‌سزایی در سهل‌گیرانه‌تر شدن نگرش به طلاق دارد. افرادی که تقید و پایبندی ذهنی و رفتاری کمتری به مذهب دارند، کمتر تحت تأثیر اوامر و نواهی و ارزش‌های آن قرار می‌گیرند و به تبع، کمتر نیز به قبح طلاق به عنوان یک ارزش منفی مذهبی، سنتی و اجتماعی توجه می‌کنند. کال و هیتون (۱۹۹۷) نشان داده‌اند که فراوانی حضور و شرکت مذهبی به عنوان ابزاری برای اندازه‌گیری میزان تدین، بیشترین هم‌نواهی را با پایداری زناشویی نشان می‌دهد و بنابراین می‌تواند برای سنجش نگرش به طلاق به کار رود (مارتین و پاراشار، ۱۹۹۷). همچنین تحقیق مارتین و پاراشار نشان می‌دهد که معرف‌های جهت‌گیری ارزشی سنتی، پیش‌بین‌های قدرتمندی برای نگرش سخت‌گیرانه به طلاق هستند (همان‌جا). گرایش‌های مذهبی تنها به طور مستقیم بر طلاق تأثیر نمی‌گذارد، بلکه از سوی دیگر منجر به افزایش رضایت از زناشویی در میان زوجین می‌گردد؛ چنانچه تدین پایین در رابطه با کم‌بودن خرسندی و رضایت زناشویی و گرایش به طلاق است (کلارک، ۱۹۹۸؛ تریس و گیسن، ۲۰۰۰ به نقل از آمبرت، ۲۰۰۲).

رضایت از زناشویی یکی از تبیین‌کنندگان مهم نگرش به طلاق به شمار می‌رود، به طوری که ریتا کارول (۱۹۸۲) در مقاله‌ای به بررسی همبستگی‌های قومی و اقتصادی میان رضایت زناشویی و نگرش به طلاق زنان چینی - آمریکایی پرداخته است. رضایت از زناشویی خود تحت عواملی است که نگرش به ازدواج و انتظار از زناشویی از آن جمله‌اند. در گذشته مردم ازدواج را یک میثاق الهی و مسئولیت اجتماعی می‌دانستند و در قبال حفظ این کانون مقدس احساس وظیفه می‌کردند، اما هنگامی که ازدواج صرفاً وسیله‌ای برای کسب لذت و

خرسندی از زندگی شد، دیگر توجهی برای حفظ رابطه‌ای که چنین خرسندی به بار نمی آورد، وجود نداشت. آمبرت (۲۰۰۲) در این زمینه می نویسد:

«نرخ‌های طلاق در قرن نوزده به تدریج در نتیجه گرایش‌های سکولار و لیبرالیزه شدن هنجارها - که به انتخاب‌های فردی توجه می کرد - و نیز کاهش تأثیرات مذهبی رشد نمود. وجوه دینی امروزه به شدت در نهاد ازدواج از دست رفته است. ازدواج بیشتر یک انتخاب فردی شده است تا یک میثاق و عهد در پیشگاه خداوند و این تغییر، موجب پذیرش طبیعت دنیوی آن گردیده است.»

تغییر نگرش به ازدواج، منجر به تغییر در انتظار از زناشویی گردیده است. جامعه امروز با افزایش سطح انتظارات از ازدواج مواجه گردیده است. خانواده‌ای که در گذشته حد نصاب لازم را برای حفظ و تداوم داشت، امروزه فاقد ارزش بقا است. گرایش‌های رمانتیک و عاشقانه در انتخاب همسر باعث افزایش انتظارات عاطفی از کانون خانواده گردیده است. در جوامع سنتی جوانان می آموزند که از همسر فقط انتظار احترام و انجام وظایف همسری را داشته باشند، نه الزاماً ایجاد خوشبختی، بنابراین در صورت عدم کسب این خرسندی، مبادرت به طلاق نمی کردند (گود، ۱۳۵۲: ۲۵۳). رهایی ازدواج‌ها از قیود فیزیکی و هنجاری مسأله‌ای است که به تغییر مفهوم ازدواج و انتظار از زناشویی دامن می زند. در حالی که پیش از این ازدواج‌ها به واسطه فشارهای خارجی، ضرورت اقتصادی و ترس از مخالفت‌های اجتماعی حفظ می شده است، امروزه ازدواج‌ها بر اساس قوت روابط عاطفی میان زوجین ایجاد و فروپاشیده می شوند. چرلین تغییر مفهوم ازدواج از یک نهاد اجتماعی به یک زندگی مشترک را در تغییر برداشت از طلاق مؤثر می داند (میرزایی، ۱۳۸۰: ۱۸). آزادانه بودن ازدواج نیز گرایش به طلاق را افزایش می دهد. وقتی ازدواج بر اساس انتخاب و خصلتی کاملاً آزادانه صورت پذیرد، پیوند زناشویی به عنوان یک عامل محدودکننده جلوه می کند (سگالن، ۱۳۷۰: ۱۸۳).

از دیگر تبعات تضعیف پای‌بندی به مذهب، کاهش پرهیز جنسی در افراد - به ویژه مردان - است. افرادی که تقید کمتری به رعایت اوامر و نواهی دینی یا اخلاقی دارند، کمتر دلیلی برای رعایت تام و تمام پرهیزهای جنسی در خود می بینند، در نتیجه روابط آنان با جنس مخالف خود در خارج خانواده بیشتر و نزدیک‌تر است. این مسأله مخصوصاً در جامعه‌ای مردسالار و با مدیریت‌های مردان در فضاهای کاری و فزونی نسبت زنان بدون همسر بر مردان دارای این خصلت تشدید می گردد. وقتی مرد یا زن تقید کمتری در برقراری روابط نزدیک با جنس مخالف داشته باشد، احتمال بیشتری دارد که با مواردی جدیدتر و جذاب‌تر از همسر خود مواجه

گردد (آمرت، ۲۰۰۲). این مسأله پیوند زناشویی را به عنوان یک مورد مزاحم در ایجاد روابط جدید مطرح می‌سازد و نگرش فرد را به طلاق سهل‌گیرانه‌تر می‌نماید. از سوی دیگر، تحصیلات علوم جدید و عمدتاً شکل گرفته در غرب، مبدأ پیدایش و تکامل این علوم را به عنوان یک مرجع و الگو برای فرد درمی‌آورد. این پدیده در مقابل، موجب تضعیف گرایش‌های مذهبی و سنتی در فرد می‌گردد، چنانچه فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در سال ۱۹۷۴ در مقابل دانش‌آموختگان دبیرستان نگرش سهل‌گیرانه‌تری به طلاق داشته‌اند (مارتین و پاراشار، ۲۰۰۳). تحصیلات از سوی دیگر می‌تواند منجر به نگرشی منفی به طلاق گردد. تحقیقات اخیر در کشورهای غربی نشان می‌دهد که به علت آگاهی از پیامدهای طلاق (همان‌جا) که ابتدائاً در طبقه تحصیل کرده شکل می‌گیرد، سال به سال نگرش سخت‌گیرانه به طلاق در فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به نسبت دانش‌آموختگان دبیرستان افزایش می‌یابد. همچنین آشنایی با دیگر فرهنگ‌ها به ویژه فرهنگ غربی که در آن طلاق امری کمتر قبیح محسوب می‌شود، باعث هنجاری شدن طلاق نزد افراد می‌گردد؛ از این رو انتظار می‌رود افرادی که با استفاده رسانه‌های ارتباطی - به ویژه آن دسته رسانه‌هایی که کمتر کنترل‌پذیرند - نگرش به طلاق سهل‌گیرانه‌تر شود.

هنجاری شدن طلاق و رواج آن در جامعه از دیگر عواملی است که بر نگرش افراد جامعه تأثیر می‌گذارد. کسانی که با افراد طلاق‌گرفته روابط نزدیک دارند، نگرش سهل‌گیرانه‌تری نسبت به طلاق پیدا می‌کنند. هر چه فرد طلاق‌گرفته زندگی معمول‌تر و موفق‌تری داشته باشد، معاشرت با او نگرش سهل‌گیرانه‌تری نسبت به طلاق ایجاد خواهد کرد. تحقیقات اخیر نشان داده است که اقدام به طلاق موجب ایجاد سازگاری با طلاق می‌گردد، به گونه‌ای که برخی آن را بزرگ‌ترین عامل تعیین‌کننده نگرش به طلاق می‌دانند (اسمیت، ۱۹۹۹). بر اساس نظریه برجسب گافمن، فرد طلاق‌گرفته برای تخفیف برجسب طلاق به سازگاری با آن و طبیعی جلوه داده آن می‌پردازد و این مساله در سهل‌گیرانه‌تر شدن نگرش نزدیکان وی تأثیرگذار است، به‌ویژه وقتی این معاشرت نزدیک و یا فرد طلاق‌گرفته نوعی الگو برای فرد محسوب گردد. بدین ترتیب افرادی که والدین آنها طلاق‌گرفته‌اند، به عنوان یک مورد شاخص، نگرش سهل‌گیرانه‌تری نسبت به طلاق خواهند داشت، چرا که والدین می‌توانند این نگرش را به فرزندان خود انتقال دهند (آماتو و دی بوئر، ۲۰۰۱). گرین‌برگ و نی (۱۹۸۲) دریافته‌اند جوانان بالغی که والدینی دارند که از هم جدا شده‌اند یا طلاق‌گرفته‌اند، نگرش مطلوب و مساعدی نسبت به طلاق دارند (دیلاپ، ۲۰۰۰).

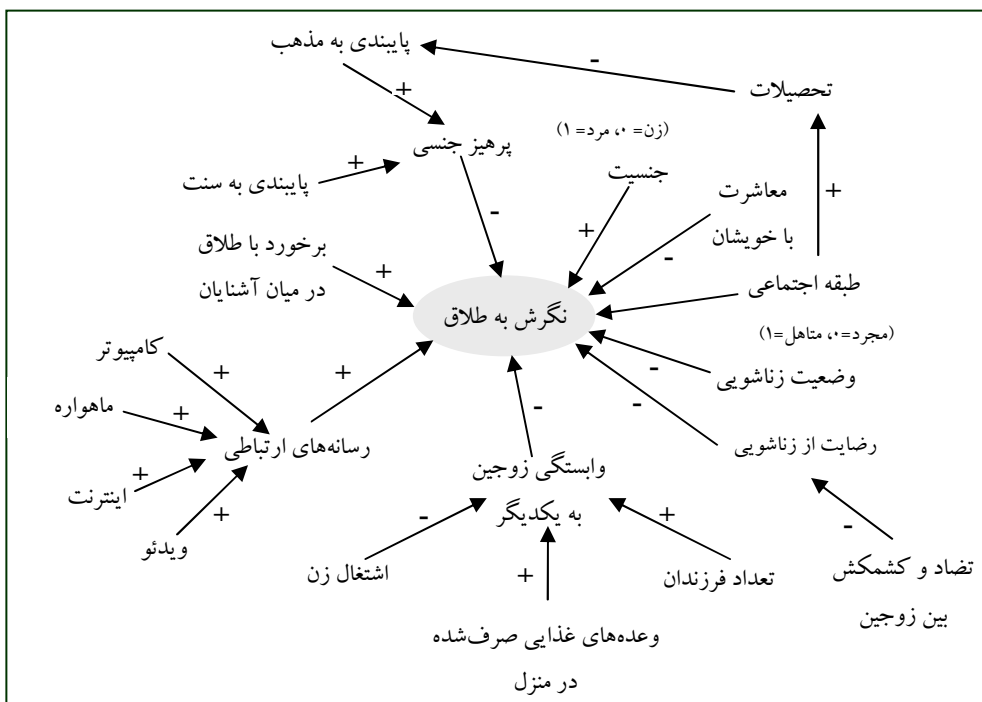
جنسیت نیز از عواملی است که می‌تواند بر نگرش به طلاق اثر بگذارد. در جامعه‌ای که تبعات منفی روانی، اجتماعی و مادی طلاق برای زنان بیشتر از مردان است، زنان نسبت به مردان به واسطه طلاق بر چسب سنگین‌تری می‌خورند و بنابراین انتظار می‌رود نگرش منفی‌تری نسبت به طلاق داشته باشند.

همچنین وضعیت زناشویی فرد نیز بر نگرش به طلاق اثر می‌گذارد. از آنجا که طلاق برای افراد متأهل یک امر ملموس است، نسبت به افراد مجرد درک عمیق‌تری از طلاق دارند و لذا انتظار می‌رود نسبت به افرادی که ازدواج نکرده‌اند، نگرش منفی قوی‌تری به طلاق داشته باشند. مارتین و پاراشار (۲۰۰۳) معتقدند زنان متأهل بایستی بیشترین اطمینان را در مورد زندگی زناشویی داشته باشند و بنابراین باید بیشترین نگرش سختگیرانه را بدین لحاظ داشته باشند. از طرفی درآمد و شغل زن به دلیل آنکه وابستگی اقتصادی او را به مرد تضعیف می‌نماید، موجب ایجاد نگرش سهل‌گیرانه نسبت به طلاق می‌گردد (سگالن، ۱۳۷۰: ۱۸۱)؛ هرچند برخی محققان بر این عقیده‌اند که هم‌نواپی میان فعالیت اقتصادی زنان و نگرش سهل‌گیرانه به طلاق در دهه‌های اخیر کاهش یافته یا معکوس شده است (مارتین و پاراشار، ۲۰۰۳).

انس و مؤانست زن و مرد و استقلال مالی زن، تنها دو بعد از مسأله‌ای است که آن را وابستگی زوجین به یکدیگر می‌نامیم. وجود فرزندان بعد سوم این امر است. به طور کلی عوامل پیوند دهنده زن و مرد و از جمله وجود فرزند در خانواده، باعث می‌گردد که نگرش آنان به طلاق سخت‌گیرانه‌تر گردد؛ بنابراین عدم وجود فرزند و یا فرزندان کمتر که در خانواده هسته‌ای حال حاضر متداول است، موجب می‌شود زن و مرد نگرش سهل‌گیرانه‌تری نسبت به انفصال رابطه زناشویی داشته باشند (سگالن، ۱۳۷۰: ۱۸۳). تضاد و کشمکش در خانواده نیز از طریق کاستن از میزان رضایت زناشویی بر نگرش به طلاق اثر می‌گذارد و آن را به سمت مثبت متمایل می‌کند. با این همه طلاق به هر حال پدیده‌ای منفی در جامعه است و از سوی جامعه و مخصوصاً طبقات سستی‌تر آن ناپسند شمرده می‌شود؛ از این رو کسانی که موقعیت تثبیت‌شده‌تر یا منزلت و طبقه اجتماعی بالاتری در جامعه دارند، از وقوع طلاق صدمه بیشتری می‌بینند، بنابراین انتظار می‌رود این گونه افراد نگرش منفی‌تری نسبت به طلاق داشته باشند.

در نهایت تضعیف روابط میان خانواده هسته‌ای با شبکه خویشاوندی، موجب می‌شود که کنترل کمتری از سوی شبکه خویشاوندی بر خانواده زن و شوهری اعمال گردد و جدایی راحت‌تر و بدون دخالت‌های پیش‌گیرانه خویشاوندان صورت پذیرد. از این رو نگرش آنان به طلاق نیز سهل‌گیرانه‌تر گردد. چنانچه پارسونز

معتقد است فرایند توسعه صنعتی به بروز انشقاق در خانواده و جدا ساختن خانواده از شبکه خویشاوندی خود گردیده است (سگالن، ۱۳۷۰: ۸۸). شکل ۱ مدل مستخرج از تبیین نظری مطروحه را نشان می‌دهد.



شکل ۱ - نمودار مدل تبیینی روابط میان متغیرهای مستقل و متغیر وابسته

روش تحقیق

به منظور بررسی و آزمون فرضیات تحقیق، افراد ۱۸ تا ۶۵ ساله شهر مشهد به عنوان جامعه آماری انتخاب گردیدند. سپس فرضیات تحقیق به صورت متغیرهای مستقل و وابسته مطرح و هر یک تبدیل به یک یا مجموعه‌ای از پرسش‌ها گردیدند. برای سنجش متغیر وابسته (نگرش به طلاق) و برخی از متغیرهای مستقل که اهمیت یا ابهام بیشتری داشتند، از طیف لیکرت استفاده گردید و دیگر متغیرهای مستقل به وسیله یک یا چند پرسش چندجوابی مورد سنجش قرار گرفتند. بنابراین پرسشنامه به عنوان ابزار تحقیق انتخاب گردید که به شیوه مصاحبه حضوری از جمعیت نمونه که به شیوه نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای چند مرحله‌ای انتخاب شده بودند،

پرسیده شد. روش اجرای نمونه گیری بدین صورت بود که ابتدا نقشه شهر مشهد به صورت شطرنجی به مربعهای مساوی تقسیم شد، سپس از میان این مناطق مربعی شکل، ۱۶ مربع به طور تصادفی انتخاب گردید،^(۱) در داخل هر یک از بلوکهای انتخابی یک خیابان اصلی و از خیابان چند کوچه یا خیابان فرعی به طور نسبتاً همگن انتخاب شد. لازم به ذکر است که در این بلوک بندی شهر مشهد، با حذف مناطق حاشیه‌ای، شهر به ۶۷ بلوک مساوی تقسیم گردید که ۱۶ بلوک به طور تصادفی انتخاب گردید.

نمونه تحقیق شامل یک نفر از اعضای منازل این خیابانهای فرعی بودند که به طور همگن از هر سه خانه یک منزل انتخاب و با یکی از اعضای آن بر حسب رتبه سنی، مصاحبه می گردید. نحوه انتخاب فرد مورد مصاحبه بدین صورت بود که در یک سیکل چرخشی، اولین مصاحبه با کم سن ترین عضو خانواده که حداقل ۱۸ سال داشته باشد، دومین مصاحبه با دومین فرد منزل بعدی و به همین ترتیب پنجمین مصاحبه با پنجمین فرد واجد شرایط انجام می گردید و سپس به اولین عضو در پرسشنامه بعدی رجوع می شد.

حجم نمونه بر اساس فرمول کوکران، با انحراف معیار (s) ۷,۴۴، و سطح اطمینان ۰/۰۵ برابر ۲۱۳ محاسبه گردید. برای برآورد انحراف معیار جمعیت نمونه از شیوه باز خوردی استفاده گردیده است، بدین معنا که ابتدا با تعدادی از موارد نمونه گیری مصاحبه و داده‌ها تحلیل گردیده، انحراف معیار به دست آمده از داده‌های مرحله اول، اولین برآورد از s جامعه آماری را برای ما فراهم می آورد. بر این مبنا حجم نمونه تعیین و مبتنی بر آن شروع به جمع آوری داده می شود. در طول جمع آوری داده‌ها، داده‌های گردآوری شده تحلیل گردیده، s جمعیت نمونه و به تبع آن حجم نمونه را تصحیح می نمایند. بدین ترتیب حجم نمونه با توجه به انحراف معیار خود نمونه مشخص می گردد.

در نهایت پس از جمع آوری داده‌ها، با استفاده از تحلیل واریانس و رگرسیون رابطه میان متغیرهای مستقل و متغیر وابسته به صورت منفرد و در قالب یک مدل علی (رگرسیون چندمتغیره) مورد بررسی قرار گرفت. سطح معنی داری روابط ۰/۰۵ در نظر گرفته شده است.

اعتبار و قابلیت اعتماد

برای سنجش اعتبار^۱ تحقیق از روش سنجش اعتبار صوری^۲ استفاده گردیده است؛ بدین صورت که پس از تهیه پرسشنامه مقدماتی و آزمون اولیه پرسشنامه^۳ و نیز ارائه پرسشنامه به کارشناسان، تناسب معرف‌ها و پرسش‌های مطرح شده با متغیرهای تحقیق احراز گردید.

به منظور محاسبه قابلیت اعتماد^۴، ضریب آلفای کرونباخ برای سنجش متغیرهای چند گویه‌ای به کار گرفته شده است. این ضریب برای متغیر نگرش به طلاق با ۱۵ گویه ۰,۷۴، پرهیز در روابط جنسی ۰,۷۹، پایبندی به سنت ۰,۴۳ و برای متغیر پایبندی به مذهب ۰,۷۴ به دست آمده است که به جز مورد پایبندی به سنت، مابقی متغیرها، ضریب آلفای کرونباخ قابل قبولی دارند.

یافته‌های تحقیق

توصیف جامعه آماری

۶۲ درصد پاسخگویان زن و مابقی مرد بوده‌اند؛ میانگین سن افراد پاسخگو ۳۴/۳ سال بوده، ۲۹/۱ درصد آنان را افراد مجرد و ۶۷,۹ درصد را متاهلین تشکیل می‌داده‌اند. همچنین ۳۷/۵ درصد پاسخگویان، تحصیلات سیکل و پایین‌تر، ۴/۱ درصد متوسطه تا پیش‌دانشگاهی و ۴/۲ درصد نیز فوق‌دیپلم و بالاتر داشته‌اند. به لحاظ وضعیت فعالیت، ۷۰ درصد شاغل، ۷,۶ درصد بیکار، ۳,۴ درصد محصل مدرسه، ۱۱,۴ درصد دانشجو و ۷,۲ درصد دارای درآمد بدون شغل بوده‌اند. به لحاظ سطح درآمد نیز ۷۳,۱ درصد پاسخگویان درآمد خود را در حد متوسط جامعه می‌دانستند؛ در حالی که ۱۳,۷ درصد سطح درآمدی خود را بالا، بسیار بالا و ثروتمند و ۱۳,۲ درصد نیز خود را در سطح پایین متوسط جامعه ارزیابی نموده‌اند. مطابق اظهار پاسخگویان، میانگین هزینه ماهانه خانواده، ۲۸۰ هزار تومان برآورد گردیده است و میانه این مبالغ ۲۰۰ هزار تومان می‌باشد. به لحاظ طبقه اجتماعی متصور پاسخگویان، ۲,۶ درصد خود را جزو طبقه بالا، ۱۷ درصد متوسط بالا، ۶۶,۸ درصد متوسط، ۸,۵ درصد متوسط پایین و ۵,۱ درصد خود را از طبقه پایین جامعه می‌دانستند.

1. validity
2. face validity
3. pre-test
4. reliability

میانگین سال‌های ازدواج متاهلین ۱۸,۴ سال است که حداقل آن ۶ ماه و حداکثر ۵۰ سال می باشد. ۱,۲ درصد این افراد بدون فرزند، ۱۸ درصد یک فرزند، ۲۵,۵ درصد دارای دو فرزند و ۴۵,۳ درصد سه فرزند یا بیشتر داشته‌اند. نمره نگرش به طلاق پاسخگویان به لحاظ نظری در بازه ۱۵ تا ۷۵ قرار داشت که میانگین نمره پاسخگویان در این زمینه ۴۰/۷ گردیده است که از میانگین نظری طیف (۴۵) اندکی کمتر است. همچنین در پاسخ به گویه‌های مربوط به میزان پرهیز جنسی، میانگین امتیاز پاسخگویان در بازه ۱۴ تا ۳۵، ۲۷/۹ می باشد. میزان پایبندی به سنت در طیفی از ۵ تا ۲۵ اندازه‌گیری گردید که میانگین نمره پاسخگویان ۱۷,۰۵ به دست آمده است. همچنین در بازه‌ای از ۴ تا ۲۰، میانگین نمره مربوط به میزان تعهد ارزش‌های اجتماعی ۱۳,۰۶ گردیده است. سنجش پایبندی پاسخگویان به مذهب در دو بعد نظری و عملی صورت گرفته است. در زمینه پایبندی اعتقادی به مذهب نمرات پاسخگویان از ۷ تا ۲۵ تغییر نموده و میانگین به دست آمده ۱۸/۹ است و در مجموع گرایش مثبت اعتقادی پاسخگویان را به دین نشان می دهد. میانگین نمره متغیر پایبندی عملی به مذهب ۲۷/۴ شده است که به طور متوسط نشان‌دهنده گرایش مثبت پاسخگویان به مذهب می باشد.

۳۱,۶ درصد پاسخگویان در میان بستگان و آشنایان خود فردی را نمی‌شناختند که طلاق گرفته باشد، در حالی که ۶۸,۴ درصد آنان شخصی را در میان آشنایان خود سراغ داشتند که از همسر خود جدا شده باشد. در رابطه با میزان برخورداری از تکنولوژی‌های چند رسانه‌ای، بنا به اظهار پاسخگویان ۶۵/۸ درصد در منزل دارای ویدئو، ۱۵/۲ درصد ماهواره، ۵۴/۴ درصد دارای کامپیوتر و ۳۶/۷ درصد پاسخگویان در منزل به اینترنت متصل بوده‌اند. همچنین ۸/۴ درصد پاسخگویان در ماه صفر مرتبه، ۲۴/۹ درصد یک بار، ۲۰/۳ درصد دو بار، ۱۹/۸ درصد سه بار، ۱۶/۹ درصد چهار تا هفت بار و ۹/۷ درصد بیش از هفت بار با خویشان و بستگان خود معاشرت دارند.

۲۶,۵ درصد زنان پاسخگو شاغل در بیرون منزل و ۷۳,۵ درصد آنان خانه‌دار هستند. ۵۱/۹ درصد متاهلین پاسخگو صبحانه را با همسر خود در منزل صرف می کنند، در حالی که ۶۷/۷ درصد آنان ناهار را به همراه هم و ۸۴/۴ درصد شام را در کنار همسر خود تناول می نمایند. ۴/۴ درصد پاسخگویان، میزان تضاد و کشمکش در خانواده خود را بسیار زیاد، ۲۲/۰ درصد در حد معمول، ۱۸/۹ درصد کم و ۵۴/۷ درصد بسیار کم توصیف نموده‌اند. در مقابل ۴۰/۶ درصد رضایت بسیار زیادی از زندگی زناشویی خود ابراز نموده‌اند، ۲۳/۸ درصد زیاد،

۳۱/۳ درصد در حد معمول، ۱/۳ درصد کم و ۳/۱ درصد اظهار رضایت بسیار کمی از زندگی زناشویی خود نموده‌اند.

روابط میان متغیرهای مستقل با نگرش به طلاق

از میان متغیرهای مطرح شده، جنسیت با نگرش به طلاق همبستگی معنی داری نشان نمی‌دهد، به طوری که میانگین نگرش به طلاق هر دو جنس تقریباً برابر است؛ اما با بالا رفتن سن پاسخگویان، نمره نگرش به طلاق به طور معنی داری کاهش می‌یابد. همچنین با افزایش سطح تحصیلات نیز نگرش به طلاق سهل‌گیرانه‌تر می‌شود. میان وضعیت زناشویی و نگرش به طلاق همبستگی معنی داری به چشم می‌خورد، چنان‌که نگرش به طلاق متأهلین به طور معنی داری از نگرش به طلاق افراد مجرد سخت‌گیرانه‌تر است (این همبستگی با کنترل متغیر سن بسیار کوچک بوده و معنی دار نیست). میان سطح درآمد و هزینه ماهانه خانواده با نگرش به طلاق همبستگی معناداری یافت نشد؛ همچنین بین میانگین نگرش به طلاق افرادی که یک یا چند نفر از آشنایان آنها طلاق گرفته‌اند و کسانی که هیچ فردی از آشنایان و بستگان آنان از همسر خود جدا نشده است در سطح ۰,۰۵ تفاوت معناداری مشاهده نگردید (هر چند رابطه در سطح ۰,۰۶ معنادار است).

در میان تکنولوژی‌های چند رسانه‌ای، دارا بودن ویدئو و کامپیوتر با نگرش به طلاق همبستگی معنی داری نشان نمی‌دهد، اما دسترسی به اینترنت و داشتن ماهواره در منزل با نگرش به طلاق همبستگی معنی دار و مثبتی دارد (این همبستگی با کنترل متغیر سطح تحصیلات بسیار کوچک بوده و معنی دار نمی‌باشد).

متغیر تعداد دفعات معاشرت با خویشاوندان در ماه نیز با متغیر وابسته همبستگی معنی دار دارد، بدین معنی که با افزایش دفعات معاشرت با خویشان، نگرش به طلاق سخت‌گیرانه‌تر می‌شود. پرهیز در روابط جنسی نیز همبستگی معکوسی با نگرش به طلاق نشان می‌دهد و کسانی که در روابط خود با جنس مخالف پرهیز بیشتری دارند، نگرش منفی‌تری به طلاق دارند. این قضیه در مورد میزان پایبندی به مذهب و سنت نیز صدق می‌کند و هر دو رابطه به لحاظ آماری معنی دار است؛ هر چند میان تعهد به ارزش‌های اجتماعی و نگرش به طلاق همبستگی معنی داری دیده نشد.

با توجه به تمایل افراد به ارزیابی خود در طبقه متوسط جامعه، معرف طبقه اجتماعی محل سکونت برای طبقه اجتماعی واقعی افراد به کار گرفته شد که در سطح ۰,۰۵ دارای رابطه مثبت با نگرش به طلاق است.

میانگین نگرش به طلاق زنان شاغل ۴۱,۲۵ و زنان خانه‌دار ۳۸,۶۲ گردیده است. از این رو زنان شاغل که به نوعی دارای استقلال اقتصادی هستند، نسبت به زنان خانه‌دار نگرش سهل‌گیرانه‌تری به طلاق دارند؛ البته تفاوت میان میانگین نگرش به طلاق این دو دسته معنی‌دار نیست.

همچنین میان تعداد وعده‌های غذایی که فرد با همسرش در منزل صرف می‌کند و نگرش به طلاق همبستگی معنی‌دار و منفی وجود دارد؛ کسانی که کمتر در منزل حضور دارند، نگرش سهل‌گیرانه‌تری به طلاق پیدا می‌کنند. بنابر یافته‌های این تحقیق، با بالارفتن تضاد و کشمکش در خانواده، نگرش به طلاق سهل‌گیرانه‌تر و با افزایش میزان رضایت از زناشویی، گرایش به طلاق منفی‌تر می‌شود. به علاوه هر چه سالیان بیشتری از ازدواج فرد می‌گذرد، نگرش او به طلاق منفی‌تر می‌شود، به طوری که میان مدت زمان ازدواج و نگرش به طلاق همبستگی منفی وجود دارد. این همبستگی منفی در مورد تعداد فرزندان نیز صدق می‌کند و با افزایش تعداد فرزندان، نگرش به طلاق سخت‌گیرانه‌تر می‌گردد. اما میان تفاضل سنی و نیز تفاوت تحصیلی زوجین با متغیر وابسته تحقیق همبستگی معنی‌داری دیده نمی‌شود.

جدول ۱- فهرست و نوع روابط متغیرهایی که با نگرش به طلاق همبستگی معنی‌دار دارند

معادله رگرسیون	نوع رابطه همبستگی	متغیر
$Y = -1/51 X_1 + 45/88$	معکوس	سن
$Y = +0/90 X_2 + 34/7$	مستقیم	سطح تحصیلات
$Y = +3/74 X_3 + 43/21$	مجرد (۰) < متاهل (۱)	وضعیت زناشویی
$Y = +2/77 X_4 + 38/88$	مستقیم	دسترسی به اینترنت در منزل
$Y = +2/57 X_5 + 40/04$	مستقیم	داشتن ماهواره در منزل
$Y = -0/99 X_6 + 44/08$	معکوس	دفعات معاشرت با خویشان در ماه
$Y = -0/63 X_7 + 56/2$	معکوس	پرهیز جنسی
$Y = -0/16 X_8 + 47/05$	معکوس	پایبندی به مذهب
$Y = +0/61 X_9 + 48/57$	معکوس	پایبندی به سنت

معادله رگرسیون	نوع رابطه همبستگی	متغیر
$Y = +1/21 X_{10} + 36,79$	مستقیم	طبقه اجتماعی
$Y = -1/86 X_{11} + 43/34$	معکوس	تعداد وعده‌های غذایی صرف شده در منزل
$Y = +1/97 X_{12} + 36/03$	مستقیم	تضاد و کشمکش بین زوجین
$Y = -2/17 X_{13} + 48/14$	معکوس	رضایت از زناشویی
$Y = -0,15 X_{14} + 42,22$	معکوس	مدت زناشویی
$Y = -0,73 X_{15} + 41,49$	معکوس	تعداد فرزندان

تحلیل رگرسیون چندمتغیره و تحلیل مسیر

هدف از به کارگیری تحلیل رگرسیون چندمتغیره در این تحقیق، مشخص سازی متغیرهای مستقلی است که تغییر قابل توجهی در ضریب تعیین متغیر وابسته ایجاد می کنند. در رگرسیون چندمتغیره به شیوه گام به گام، کوشش می شود تا مجموعه کوچک تری از متغیرهای مستقل را بیابیم که بتوانند تقریباً همان میزان ضریب تعیینی را ایجاد کنند که با متغیرهای بیشتر پیشین ایجاد می شد (کرلینجر، ۱۳۶۶: ۳۸۱).

با تحلیل رابطه متغیرهای مستقل و نگرش به طلاق به روش گام به گام، سه متغیر به دست آمده‌اند که در مجموع ۰/۲۹ واریانس متغیر وابسته را تبیین می نمایند. این متغیرها به ترتیب افزایش در میزان ضریب تعیین عبارتند از:

۱. پرهیز جنسی

۲. رضایت از زناشویی

۳. سن

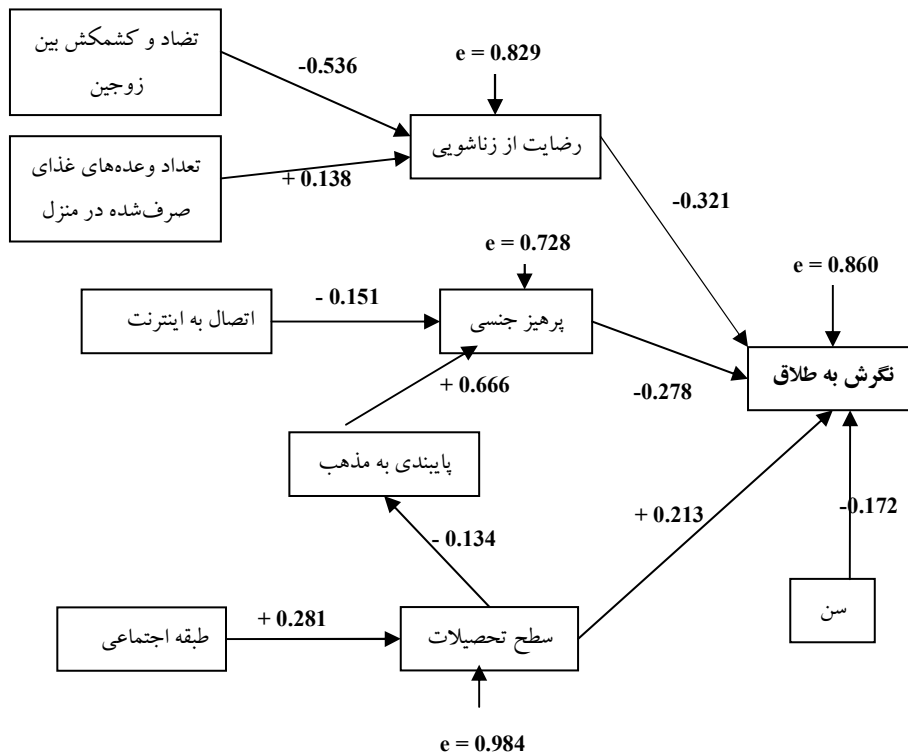
رابطه رگرسیون چند متغیری نگرش به طلاق با این متغیرها به صورت زیر است:

$$Y = 70.54 - 0.62X_7 - 2.40X_{13} - 0.168X_1$$

که در آن X_7 ، پرهیز در روابط جنسی، X_{13} ، رضایت از زندگی زناشویی و X_1 ، سن فرد است.

در تحلیل مسیر مدل تحلیل پیش رو، تنها دو متغیر رضایت از زندگی زناشویی و پرهیز در روابط جنسی در سطح معنی داری ۰,۰۵ با متغیر وابسته رابطه مستقیم نشان دادند و متغیر تحصیلات نیز که در تحلیل رگرسیون چند متغیری دومین متغیر وارد شده در تحلیل بود، با نگرش به طلاق رابطه غیرمستقیم داشت. به لحاظ اینکه آنچه برای این تحقیق آنچه مهم است، اولاً روابط متغیرها با متغیر وابسته است تا روابط بین متغیرهای مستقل، از آوردن متغیرهای مستقلی که مسیری به سوی متغیر وابسته نداشتند، خودداری گردید. پس از تحلیل و محاسبه ضرایب، دیاگرام علی تحقیق مطابق شکل ۲ گردیده است.

همان طور که در دیاگرام زیر مشاهده می گردد، رضایت از زندگی زناشویی، پرهیز در روابط جنسی، سطح تحصیلات و سن، از تأثیر گذاران اصلی نگرش به طلاق هستند که به طور مستقیم متغیر وابسته را تعیین می کنند. میزان تضاد و کشمکش با تحت تأثیر قرار دادن رضایت از زندگی زناشویی بر نگرش به طلاق، و مذهب با تأثیر بر پرهیز جنسی، متغیر وابسته را مورد تغییر قرار می دهند. همچنین متغیر تحصیلات بر میزان پابندی به مذهب به طور معکوس و بر نگرش به طلاق به طور مستقیم تأثیر می گذارد.



شکل ۲- نمودار تحلیل مسیر مدل تحلیلی برگزیده

بحث و بررسی

بر خلاف فرضیه تحقیق مبتنی بر نگرش منفی تر زنان درباره طلاق نسبت به مردان، رابطه معنی داری میان جنسیت و نگرش به طلاق یافت نشد، هر چند میانگین نگرش به طلاق مردان اندکی بیش از زنان است (۴۱٫۵۸ برای مردان، در مقابل ۴۰٫۱۶ برای زنان). می توان نزدیکی نگرش به طلاق مردان و زنان را ناشی از تقابل دو عامل دانست: از سویی برچسب و تبعات طلاق برای زنان بیش از مردان است که باعث منفی تر شدن نگرش به طلاق زنان نسبت به مردان می شود و از سوی دیگر افزایش بیشتر انتظارات زنان در عصر جدید از زناشویی به نسبت مردان، باعث گردیده نارضایتی زنان از وضعیت زناشویی موجود بیشتر از مردان باشد و بنابراین نگرش آنان به طلاق به سمت سهل گیرانه تر شدن میل نماید. برآیند این دو عامل موجب شده تا نگرش زنان و مردان به طلاق تقریباً یکسان باشد.

چنانچه انتظار می‌رفت، با افزایش پابندی به سنت و مذهبی‌بودن و پرهیز جنسی، نگرش به طلاق سخت‌گیرانه‌تر می‌شود و مؤید فرضیات تحقیق مبنی بر تأثیر نگرش سنتی و مذهبی بر زناشویی و ازدواج و نیز روابط جنسی خارج از کانون خانواده بر نگرش به طلاق است.

با بالا رفتن سطح تحصیلات، نگرش به طلاق مثبت‌تر می‌گردد که مؤید فرضیه تحقیق مبنی بر تأثیر تحصیل علوم جدید بر دوری از سنت و به دنبال آن نگرش سهل‌گیرانه به طلاق است. بر خلاف نظر مارتین و پاراشار (۲۰۰۳)، تحصیلات بالا در شهر مشهد نتوانسته آگاهی به تبعات منفی طلاق را آن‌قدر بالا ببرد که منجر به سخت‌گیرانه‌شدن نسبی نگرش به طلاق گردد. با بالا رفتن سن نیز به دلیل افزایش وابستگی‌های زناشویی و محافظه‌کارتر شدن افراد، نگرش به طلاق منفی‌تر می‌شود که مؤید فرضیات اولیه تحقیق است. همچنین چنانچه انتظار می‌رفت، نگرش متأهلین به طلاق سخت‌گیرانه‌تر از مجردین است که چنانچه در تبیین نظری آمد، می‌تواند ناشی از وجود تعلقات عینی زناشویی و تبعات منفی ملموس طلاق برای آنان باشد.

بر اساس نظریه ساترلند انتظار می‌رود کسانی که با افراد طلاق‌گرفته معاشرت دارند، نگرش بازتری به طلاق داشته باشند، لیکن معرف وجود آشنایان طلاق‌گرفته، رابطه معنی‌داری با نگرش به طلاق نشان نداد. دلیل این عدم رابطه می‌تواند آن باشد که تغییر مزبور نمی‌تواند نشانگر میزان معاشرت فرد با اشخاص طلاق‌گرفته باشد. در جامعه امروز که به‌ویژه معاشرت‌های خانوادگی اندک شده است، وجود فردی طلاق‌گرفته در میان آشنایان نمی‌تواند گواه معاشرت وی با آن فرد باشد و حتی می‌تواند بر عکس، موجب عبرت گرفتن شخص (به خاطر تبعات منفی طلاق در زندگی فرد طلاق‌گرفته) شود.

در میان تکنولوژی‌های چندرسانه‌ای، دارا بودن ویدئو و کامپیوتر، با نگرش به طلاق رابطه منفی نیافتند. ویژگی این دو رسانه، قابلیت پخش فیلم‌های VHS و VCD بود که خارج از کنترل‌های دولتی تهیه و مشاهده می‌شوند، لیکن با توجه به کثرت کلپ‌های فیلم مجاز و رقابت تلویزیون در پخش انواع فیلم‌ها، منطقی است که نگرش افرادی که دارای ویدئو یا کامپیوتر هستند، با نگرش کسانی که فاقد این دو رسانه هستند، تفاوت چندانی نکند. در این میان اتصال به اینترنت و داشتن ماهواره در منزل با نگرش به طلاق مثبت نشان داد که با توجه به وسعت دایره نمایش آنان نسبت به رسانه‌های داخلی، انتظار می‌رفت از طریق کاهش پرهیز جنسی افراد، افزایش نسبی نگرش فرهنگی و تماس بیشتر با جامعه غربی (که طلاق در آن هنجاری‌تر از جامعه ماست)، نگرش به طلاق افراد را سهل‌گیرانه‌تر نماید.

بنابر تبیین نظری ارائه شده، شبکه خویشاوند عاملی در کنترل فرد و سخت گیرانه تر شدن نگرش به طلاق به شمار می رود. این عامل با متغیر میزان معاشرت فرد با خویشاوندان که موجب استحکام یا تضعیف شبکه خویشاوندی می گردد، مورد سنجش قرار گرفت که مطابق انتظار با نگرش به طلاق رابطه معکوس نشان داد. متغیر تعهد به ارزش های اجتماعی، بر خلاف انتظار با نگرش به طلاق رابطه معنی داری نیافت که به احتمال قوی به دلیل ابهام و کلی بودن گویه های به کار رفته است. همچنین متغیر شغل زن در بیرون خانواده نیز توانست رابطه معنی داری با نگرش به طلاق بیابد. مطابق فرضیات تحقیق، انتظار بر این بود که اشتغال زن در بیرون خانواده، از آن جهت که موجب استقلال اقتصادی زن و به دنبال آن عدم وابستگی زن به مرد در خانواده می شود، موجبات بازتر شدن نگرش به طلاق در زنان را فراهم آورد، لیکن با وجود تفاوت قابل توجه نگرش به طلاق زنان خانه دار و شاغل (۳۸,۶ برای زنان خانه دار در مقابل ۴۱,۲ برای زنان شاغل)، ظاهراً به خاطر تعداد کم داده ها (۱۱۳ نفر)، این تفاوت قابل توجه به لحاظ آماری معنی دار نگردید. احتمالاً با افزایش تعداد نمونه، تفاوت از نظر آماری معنی دار و فرضیه تحقیق از آزمون رد عبور می کند.

چنانچه در پیش گفته شد، برای سنجش طبقه اجتماعی پاسخگو، طبقه اجتماعی محله سکونت وی مورد پرسش قرار گرفت که با نگرش به طلاق رابطه مثبت نشان می دهد. با بالا رفتن طبقه اجتماعی پاسخگو، نگرش وی به طلاق نیز سهل گیرانه تر می شد. این مسأله با تبیین نظری تحقیق که بیانگر رابطه معکوس منزلت اجتماعی و نگرش به طلاق است، در تناقض نیست. طبقات اجتماعی در حال حاضر بیشتر بیانگر سطح زندگی است که عنصر و جاهت اجتماعی کمتر در آن لحاظ می شود؛ از این رو با بالا رفتن سطح زندگی، استفاده از وسایل ارتباطی خاص (نظیر ماهواره) و سطح تحصیلات بالاتر می رود که نگرش سهل گیرانه به طلاق را با خود به همراه می آورد.

چنانچه انتظار می رفت، با افزایش تضاد و کشمکش خانوادگی، رضایت از زناشویی کاهش و نگرش به طلاق سهل گیرانه تر می شود، همچنین عواملی نظیر انس و مؤانست زوجین (با معرف تعداد وعده های غذایی صرف شده مشترک)، فرزندان (با معرف تعداد فرزندان) و مدت زناشویی، مطابق تبیین نظری تحقیق رابطه معکوسی با نگرش به طلاق نشان دادند، اما میان تفاضل سنی و نیز تفاوت تحصیلی زوجین با نگرش به طلاق رابطه معنی داری یافت نشد. با افزایش تفاوت تحصیلی یا سنی زوجین، ظاهراً بایستی تفاهم زوجین کمتر و به

دنبال آن نگرش به طلاق بازتر شود، ولی احتمال به خاطر عدم کفایت تعداد داده‌ها و یا همراه شدن آن با نگرش‌های سنتی، رابطه به لحاظ آماری معنی‌دار نشد.

تحلیل رگرسیون چندمتغیره، سه متغیر پرهیز جنسی، رضایت از زناشویی و سن را از میان متغیرهای مستقل بر اساس میزان تبیین واریانس متغیر وابسته برگزیده است. این امر حاکی از آن است که برای پیش‌بینی متغیر وابسته، استفاده از این سه متغیر، نزدیک‌ترین نتیجه را به مقادیر واقعی نگرش به طلاق می‌دهد. اما در تحلیل مسیر که هدف تبیین یک مدل علی است، مدل تحقیق مورد بررسی و آزمون قرار گرفت که با توجه به وجود تأثیرات مشترک فراوان میان متغیرها، مدل توصیف‌شده در شکل ۲ به دست آمد. چنانچه در شکل مشاهده می‌شود، تضاد و کشمکش بین زوجین و وعده‌های غذایی صرف شده مشترک، از طریق تأثیرشان بر میزان رضایت از زناشویی نگرش به طلاق را متأثر می‌سازند. از سوی دیگر، اتصال به اینترنت با تأثیر منفی بر میزان پرهیز جنسی و پایبندی به مذهب، بر نگرش به طلاق اثر می‌گذارد. از سوی دیگر، سطح تحصیلات هم به طور مستقیم و هم از طریق متغیر میزان پایبندی به مذهب، نگرش به طلاق را تغییر می‌دهد. طبقه اجتماعی نیز بر سطح تحصیلات اثر می‌گذارد؛ به عبارتی افراد برخاسته از طبقات اجتماعی بالاتر، دارای سطح تحصیلات بالاتری نیز می‌شوند، بنابراین طبقه اجتماعی افراد با تأثیر بر سطح تحصیلات، نگرش به طلاق فرد را به طور جزئی تعیین می‌کند. در نهایت، سن نیز به طور مستقیم بر متغیر وابسته اثر می‌گذارد، افراد با سن بالاتر نگرش منفی‌تری به طلاق دارند.

پیشنهادات

با توجه به آنکه سهل‌گیرانه‌تر شدن نگرش افراد جامعه نسبت به طلاق و به تبع آن افزایش آمار طلاق در جامعه به عنوان یک مسأله و مشکل مطرح است و سیاست‌گذاران اجتماعی به دنبال کاهش نرخ طلاق و نگرش سهل‌گیرانه نسبت بدان هستند، بنابر تحلیل نظری و فرضیات تحقیق که از آزمون رد عبور نموده‌اند، پیشنهادهای زیر را جهت جابه‌جایی نگرش جامعه به طلاق به سمت قطب منفی طیف و یا لااقل کنترل نگرش سهل‌گیرانه نسبت به طلاق می‌توان مطرح نمود:

۱. **تقویت روحیه دینداری و پایبندی به مذهب در میان اقشار جامعه:** چنانچه در یافته‌های تحقیق مطرح شد، افرادی که پایبندی بیشتری به مذهب دارند، نگرش سخت‌گیرانه‌تری به طلاق پیدا می‌کنند، بنابراین با افزایش روحیه دینداری و پرهیز جنسی، می‌توان نگرش به طلاق را سخت‌گیرانه‌تر نمود.

۲. **افزایش آگاهی‌های اجتماعی نسبت به طلاق:** چنانچه مارتین و پاراشار (۲۰۰۳) بیان نموده‌اند، افزایش آگاهی‌های اجتماعی در تحصیل کردگان دانشگاهی باعث گردیده نگرش به طلاق آنان سخت‌گیرانه‌تر از تحصیل کردگان دبیرستانی و ترک تحصیل کردگان باشد، لذا با افزایش آگاهی‌های اجتماعی می‌توان نگرش به طلاق را سخت‌گیرانه‌تر نمود.

۳. **ترویج مشاوره خانواده و تقویت برنامه‌های مدیریت خانواده:** این امر به کاهش تضادهای زناشویی، افزایش رضایت از زناشویی و مدیریت آن کمک زیادی می‌نماید. برخی سیاستگذاران اجتماعی امروزه قانونی کردن برنامه‌های مشاوره‌ای پیش از ازدواج، تفصیل قوانین عقد ازدواج و دیگر ابزارهای افزایش تعهد زناشویی را پیشنهاد نموده‌اند (مارتین و پاراشار، ۲۰۰۳). با توجه به تغییر انتظارات زناشویی، ضروری است برنامه‌های رسانه‌ها به سوی ایجاد درک مشترک، شناخت جنس مخالف و همسر و روانشناسی انتظارات زناشویی معطوف گردد.

۴. **سیاستگذاری در جهت افزایش مؤانست و با هم بودن زوجین:** با وضع قوانینی در جهت تسهیل مشترک بودن محل کار زوجین، تغییر ساعات کاری به گونه‌ای که بتوان لاقلاً صبحانه و شام را در منزل و به همراه همسر صرف نمود و همچنین ترویج صرف مشترک غذاهای روزانه، می‌توان مؤانست زوجین را با یکدیگر بیشتر نمود.

۵- **فرهنگ‌سازی در زمینه استفاده از تکنولوژی‌های چندرسانه‌ای:** سیاست منع اولیه یک تکنولوژی جدید، ورود پنهانی آن به جامعه و استفاده مردم از آن تا حد همه‌گیر شدن و سپس مجاز نمودن آن از سوی حاکمان از سر اجبار، موجب می‌شود تا به جای رواج فرهنگ استفاده صحیح از آن، فرهنگ استفاده قاچاق و آسیب‌زا از آن تکنولوژی از طریق شبکه‌های پنهان و غیررسمی رواج یابد و در نتیجه موجب افزایش کجروی‌های اجتماعی آموخته‌شده از حاشیه پنهان آن وسیله ارتباطی شود. به همین منظور بایستی با نگرشی بلندمدت، سیاستی درست در مواجهه با وسایل ارتباطی را در پیش گرفت و در کنار آن به فرهنگ‌سازی استفاده صحیح از آن مبادرت نمود.

۶. **ترویج و تقویت روابط خویشاوندی:** با سیاست گذاری در جهت بازسازی شبکه روابط خویشاوندی مطابق با شرایط زندگی نوین، می توان نگرش به طلاق را سخت گیرانه تر نموده و نرخ طلاق را کاهش داد. این امر می تواند با استفاده از برقراری روابط خویشاوندی از طریق رسانه های نوین ارتباطی نظیر اینترنت و محیط های گفتگوی مجازی (چت، تالارهای گفتمان و وبلاگ ها) صورت پذیرد.

۷. **همراه نمودن آموزش مهارت های زندگی در کنار تحصیلات رسمی دانشگاهی:** چنانچه ذکر شد، تحصیلات رسمی دانشگاهی که با خودهاله ای از تفکر مدرن و نفی سنت را به همراه دارد، موجب کاهش پابندی به حسن و قبح های سنتی می شود. به همین منظور بایستی به منظور جبران این کاهش پابندی، به آموزش مهارت های زندگی و بازسازی این حسن و قبح ها با استفاده از علوم روز - که قابل پذیرش توسط این تحصیل کردگان است - اقدام نمود.

یادداشت ها

۱. مناطق بسیار دور و حاشیه های شهر به خاطر خطرات احتمالی که برای پرسش گران داشت، از نمونه تحقیق حذف گردیدند.

فهرست منابع

- آرون، ریمون (۱۳۷۷): *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- تایبا، کلود (۱۳۷۹): *روانشناسی اجتماعی*، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، نشر نی.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۹): *نظریه های جامعه شناسی*، تهران، انتشارات سمت.
- دواس، دی. ای. (۱۳۷۶): *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایی، نشر تهران، نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۱): *درباره تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴): *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- سگالن، مارتین (۱۳۷۰): *جامعه شناسی تاریخی خانواده*، ترجمه حمید الیاسی، تهران، نشر مرکز.
- کرلینجر، فردان. و پدهازور، الازار جی. (۱۳۶۶): *رگرسیون چندمتغیری در پژوهش رفتاری*، ترجمه حسن سرایی، تهران، مرکز نشر جهاد دانشگاهی.
- کوزر، لیوئیس (۱۳۷۷): *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.

- گود، ویلیام جی. (۱۳۵۲): **خانواده و جامعه**، ترجمه ویدا ناصحی (بهنام)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ملفت، حسین (۱۳۸۱): «بررسی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق در شهرستان داراب»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- میرزایی، محمد (۱۳۸۰): «طرحی از مسایل اجتماعی با تاکید بر مساله طلاق و روند تغییرات آن در ایران»، **نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران**، ویژه‌نامه اولین همایش مسایل اجتماعی ایران، شماره ۴.
- نیک گهر، عبدالحسین (۱۳۷۳): **مبانی جامعه‌شناسی**، تهران، رایزن.

- Amato, P. R., and DeBoer, D. D. (2001): "The transmission of marital instability across generations: Relationship skills or commitment to marriage?", **Journal of Marriage and Family**, 63, 1038-1051
- Amato, P. & Rogers, S. (1999): "Do attitudes towards divorce affect marital quality?", **Journal of Family Issues**, vol. 20, no. 1.
- Ambert, Anne Marie (2002): "divorce: facts, figures and consequences", Institute of the Family's Contemporary Family Trends, <http://www.vifamily.ca/library/cft/divorce.pdf>.
- Brown, Ken (2002): **Introducing Sociology for AS Level**, Polity press.
- Call, V.R.A., and Heaton, T.B. (1997): "Religious influence on marital stability." **Journal for the Scientific Study of Religion** 36(3):382-392.
- Carol, Rita (1982): *Ethnic and economic correlates of marital satisfaction and attitude towards divorce of Chinese American women*, University of California, Los Angeles.
- Clark, W. (1998): "Religious observance, marriage and family", **Canadian Social Trends**, 50, 2-7.
- Greenberg, E. F., & Nay, W. R. (1982): "The intergenerational transmission of marital instability reconsidered", **Journal of Marriage and the Family**, 44, 335.
- Martin Steven P. & Parashar, Sangeeta (2003): *An education crossover in divorce attitudes*, department of sociology and Maryland population research center, university of Maryland, College Park.
- Oppenheimer, V.K. (1994): "Women's rising employment and the future of the family in industrial societies." **Population and Development Review** 20(2):293-342.
- Smith, Pam (1999): "The relationship between social approval and divorce adjustment", department of sociology, <http://www.iusb.edu/~journal/2000/smith.html>
- Treas, J., and Giesen, D. (2000): "Sexual infidelity among married and cohabiting Americans", **Journal of Marriage and the Family**, 62, 48-60.347

مشخصات نویسنده

داریوش حیدری بیگوند دارای درجه دکتری علوم اجتماعی از دانشگاه لانگن نورنبرگ آلمان، استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد است. علایق پژوهشی او در زمینه‌های علوم روان و رفتار و انسان‌شناسی است. آدرس: گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد.

Email: big2844@ferdowsi.ac.ir

حامد بخشی دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشگاه فردوسی مشهد است. علایق پژوهشی او در زمینه مطالعات فرهنگی است.

Email: hmd-bakhshi@yahoo.com